



۲۰۱۸/۰۸/۰۱

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## سیاست ملی و ملت گرایی!

(قسمت دوم)

بر مبنای اسناد تاریخی اروپا، اروپای غربی را پدر "آیدیالوژی" ملت گرایی می دانند و لی در دهه های اخیر، با تمایلات و برداشت های منفی روبرو گردیده است. وقایع جنگ های اول و دوم جهانی که در قدم اول، جنگ دوم جهانی و میراث شوم «فاشیزم»، به هر انسان سالم و معقول اثر هوشداری به جا مانده است، تا به ملت گرایی، با بی توجهی برخورد ننماید. وقتی از ملت گرایی حرف در میان باشد، باید دید که این گرایش چه محتوا را در بر می گیرد و چه هدفی را دنبال می کند.

اگر گرایش برای تقویت و رشد زبان، فرهنگ، حفظ آثار تاریخی و کلتوری، حمایت از قلمرو و حفاظت از گروه اجتماعی باشد، که در اتحاد با سایر جمعیت ها در یک تشکل دولتی قرار دارند، عملی است شریفانه، جزء همان وظایفی است که در یک تعهد حیاتی، یعنی در تعهد وحدت ملی شامل است. ولی اگر گرایش بسوی نژاد پرستی، برتری یک گروه اجتماعی بر گروه اجتماعی دیگر باشد، بناءً چنین یک گرایش باید مردود شناخته شود. هرگاه هدف در سازماندهی تولید جدید صنعتی باشد، و این حلقات جدید اجتماعی و سیاسی، نقش فعال بگیرند، همچنین افکار را می توان افکار ملی دانست و در پروسه وحدت ملی باید از جانب همه مورد حمایت قرار گیرد. چنین مشی در اروپای غربی در قرن ۱۹ و بیست، خاصاً، نیرومند بوده است. همین حلقات در عین زمان در محافل حاکمه، در ساختار دولت های جدید، بعد از مرحله «دیناستی» های «قلمروی» یا «پادشاهی های قلمروی»، نقش داشته اند، که در مبارزه با نظام "اشرافیت فئودالی"، نقش و سهم شهروندان را در فعالیت سیاسی ارتقاء بخشیده اند. چنین رهبران ملی در آنوقت، مترقی و انقلابی فکر می نموده اند. بدین علت است که آن پروسه را «انقلاب بورژوازی» نامیده اند. همین نیروها در چهارچوب دولت، طراح افکار وحدت ملی نیز، بوده اند.

توصیه به کسانی که در کشور افغانستان بحرانی ما، در سالهای اخیر زیادتیر کلمه، "شهروند" را، بجای تبعه، استعمال می کنند، باید متوجه باشند، که کلمات معادل آن، در زبان های "خارجی"، که به عنوان مثال در زبان آلمانی "بیورگر" (Bürger)، و در زبان انگلیسی، "سیتیزن" (citizen) می گویند، در زبان آلمانی بطور نمونه، در طی سده های طولانی این کلمه، مفهوم دیگری داشته است. تنها شهر نشین نه، بلکه بیک حلقه معینی از شهر نشینان منسوب

بوده است، که دارای زندگی "مرفح" و صاحب امتیاز بوده و موقف اجتماعی سیاسی معتبر، داشته اند. چنانچه در زبان آلمانی، در گذشته، این حلقه یا "کتگوری" خاصی اجتماعی اینکشور، شامل بوده اند، که در شهر ها، مقر معتبر داشته اند و از سطح زندگی خاص نیز برخوردار بوده اند. هر کسی که در شهر مقیم بوده است، حتماً بسطح "بیورگر" زندگی نداشته است و در جمله آنها، محسوب نمی شده است. فقط زمانی که شهر ها توسعه می یابد و انسان های "آزاد" انفرادی، همه "شانس" و امکان مساوی آموزش و انتخاب "شغل" و غیره را، بر طبق قانون بدست می آورند، بتدریج همه، بر طبق قانون "اتباع" مساوی الحقوق تعریف می گردند، حال همه بنام "بیورگر دولت"، صاحب هویت شده اند و همه، منسوب با آن کلمه، یاد می گردند و در جمله باشندگان "شهر"، ثبت می باشند. این وضعیت با آنچه فعلاً در شهر های افغانستان مسلط است، شباهت ندارد. فراریان دهات را که در شهر های کشور آنها، کار و سر پناه ندارند، و اخبار هم در باره زندگی، چنین اتباع فراری "داخلی"، تحت نام های محلات، "آواره نشین" نظیر باشندگان "چهار راهی قمبر" یاد می گردند، که در وضعیت غم انگیز فقر و مرض زندگی می کنند و داستان هایی هم شنیده شده است، که فامیل ها؛ برای زنده ماندن قسمتی از اعضای آنها، حتی به "فروش اطفال" آنها نیز مجبور می شوند، نمی توان، با کسانی مقایسه کرد، که در قصر ها، زندگی دارند و برای محافظت آنها، علاوه از اینکه "محافظان" توظیف اند، عمارت های آنها را، با "دیوار های کانکریتی" نیز محاط ساخته اند. چنین "افراد" وقتی در صفحات تلویزون ظاهر می شوند و خود آنها را "شهروند" می شمارند، طبیعتاً با فراریان دهات در "محلات" فقیر نشین شهر، فرق دارند. توضیح بیشتر، درینجا نمی گنجد. هرگاه، همان کلماتی ذکر می شد، که برای هر تبعه کشور، در قانون اساسی تعریف شده است، بهتر می بود. ممکن است، این هم یکی از عواملی باشد، که بعضی ها، نمیتوانند در شهر ها، خود آنها را بحیث "شهروند" احساس کنند، ترجیح میدهند که با مناسبت قومی و یا منسوب به "محل تولد"، که درحال حاضر فرار کرده اند، خود آنها را، احساس نموده یاد میکنند.

» در نتیجه فعالیت های آنها، هسته های اجتماعی ای تشکیل و رشد می نموده است، که بمثابة، پایه های مادی و اجتماعی، دولت های بورژوازی وقت محسوب می گردیده است. قسمت اعظمی ازین "شهروندان" جدید، که از قید "فیئودالیزم" رها یافته بودند، در تحت شرایط تعلیمات و سازماندهی جدید، به انسانهای مُدرن، خود مختار مبدل می شده اند، که حال دارای مهارت های کاری و تخصصی بوده اند، با طرز تفکر جدید و پیوند های نوین آنها، کاملاً ماهیت و موقف نوینی داشته اند. در جریان حوادث و رشد روز افزون و بغرنج جوامع، بتدریج نظرات و طرز دید های مختلف از به اصطلاح انقلابی گرفته تا نظرات محافظه کارانه و ارتجاعی، وارد میدان می شده اند.

طبقات و قشر های کاملاً نو تشکیل که محصول ایجاد مراکز تولیدی، با محصولات جدید بوده اند، در حیات روزمره قد علم می نموده اند. همین دولت های جدید در اروپا، در قدم اول، برای اشغال سرزمین های بیگانه قدم برداشته، و برای تصرف منابع مواد خام کشورها و سرزمین های بیگانه، برای مراکز صنعتی خویش، به رقابت پرداخته اند. هر یکی ازین کشورها، ولو عقاید مذهبی مشابه و یا واحد داشته اند، میسر رشد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنها متفاوت بوده است. سیاست ملی زمانی می تواند، در مسیر درست به پیش برده شود، که مجریان و مدعیان آن، تعریف درستی از ملت را داشته باشند. این تعاریف به هیچ صورت نمی تواند، با فرمان ها، «دیگریت ها» و یا «فتوا های» مذهبیون،

اشتباه شود. چنین تعاریف باید چهره و وضعیت حقیقی جامعه را انعکاس داده بتواند و مسیر انکشاف و آینده آنرا هم ترسیم داشته، و برای تحولات بعدی احتمالی درک دقیق علمی داشته باشند.

نویسندگان، باید آن علمای مسلکی و طندوست باشند، نه رهبران گروپ های سیاسی ای که خود می توانند، مدعی مواضع انحرافی سازمانی آنها باشند که برای عموم مردم قابل قبول نباشد. دانشمند معروف ای که قبلاً از او یاد شده است و یکی از مهم ترین مورخین جهان شمرده شده، هدف از «ایریک هوبسباوم» (متوفی) است، که اثری را، قبل از وفاتش؛ به نسل های آینده، بمیراث گذاشته است. او در مقدمه کتاب خود، در جایی چنین افاده می کند: «**فرض کنیم که بعد از یک جنگ اتمی جهانی، روزی گروهی از مورخین جاده "شیری" یا "کهکشان"، روی سیاره مرده ما، فرود آیند، و پلانی را در پیش گیرند، تا علل این فاجعه کوچک را درین محل دور، دریابند، که ماشین آلات کهکشان آنها، ثبت نموده است..... وقتی آن مردها و یا زن ها، از کتاب خانه های زمین و آرشیف ها، که باقی مانده است، بپرسند، زیرا سلاح پیشرفته اتمی، نا بودی انسان ها را هدف داشته است، نه ملکیت های مادی را. این ناظران زمین ما، پس از مطالعات چند، بدین نتیجه خواهند رسید، که در دو قرن اخیر تاریخ بشریت، روی سیاره زمین، بدون شناخت معین از مفهوم «ناسیون» یا ملت بوده اند و اشتقاقیات و استخراجات ازین کلمات هم، فهما، نمی باشند.» (ایریک هوبسباوم، ص دوحساب رومی، چاپ ۲۰۰۵ م)**

«ایریک هوبسباوم» از «والتر بگهوت» که در سال ۱۸۸۷م، اظهاری نموده است، حکایتاً، نقل می کند که موصوف، قرن ۱۹ را «**ملت شدن**» ارزیابی نموده است، ولی در عین زمان از آن، استنتاج هوشیارانه ای را بدین ترتیب می نویسد: «**ما می دانیم، که چه است، تا زمانی که هیچ کس از ما نپرسد، ولی نمی توانیم فوراً آنرا توضیح و یا تعریف نماییم.**» (۱۸۸۷م و ص ۲۰، اثر بگهوت را «ایریک هوبسباوم» در همانجا ریفرنس داده است.) «ایریک هوبسباوم»: استدلال می کند، که ممکن برای ما قابل قبول باشد، اما نه برای تاریخ دانان خارج از زمین، که فاقد تجارب انسانی هستند، تا بتوان مفکوره «**ناسیون**» (ملت) را به آنها، بطور قناعت بخش ارایه داشت.

نویسنده مطلب نیز برین برداشت تکیه می تواند، که تعاریف دست داشته، صراحتی را بدست نمی دهد، تا بر طبق آن، مشی یا سیاست روشنی را، فورمولبندی کرد. ولی همه این عدم موجودیت صراحت های لازم، که درین مطلب، مفاهیم بیشتر تاریخی دیگر نیز تذکار خواهد یافت، مانع وحدت ملی شده نمی تواند، در صورتی که همه اعضای متشکل پروسه، وجوه مشترک را تثبیت و در چهارچوب، قانون دولتی، به پیروی از آن متعهد باشند. درین پروسه، دولت ها باید، بحیث مواظب باشند. درین امر دولت ها، درحالی نقش حافظ، اتحاد را بازی کرده می تواند که برای همه مورد اعتماد باشد. در زیر چتر واحد، وحدت ملی، نباید هیچ عضو، با وجود تفاوت های موقف های سیاسی، خارج از پروسه نگهداشته شود..

مؤلف می گوید که ملت ها، طوری که امروز می دانیم، «**چنان عمر ندارند، مانند تاریخ.**» آنطوری که بگهوت (۱۸۸۷م، ص ۸۳) مدعی شده است، بلکه بمفهوم مدرن آن، قدیمی تر از قرن ۱۸ نمی باشد، صرفنظر از این و یا آن پیشرو، همین مؤرخ ممتاز جهان می نویسد، که با وجود آنکه ادبیات علمی جهان، درباره ملت گرائی، چندین برابر رشد نموده است، لیکن پیشرفت بزرگ نصیب آن نگردیده است. در عین زمان از اثر «کارل دویچ» (۱۹۵۳م) که در آن ارتباطات را در ایجاد ملت ها، برجسته می سازد، انتقاد نموده، آنرا لازم و ضروری نمی داند. در عین

زمان با تعجب اظهار می‌دارد که برای او کاملاً واضح نشده است که چرا ادبیات در باره ملت و ملت‌گرایی، قریب بیست سال قبل، به این مرحله پر بار وارد شده است. قبل از آنکه روی موضوعات کشور‌های در حال رشد، با تفصیل بیشتر تماس گرفته شود، بیهوده نخواهد بود، هرگاه نمونه‌های بیشتری از تعاریف «ناسیون» یا «نیشن» که بعضی از کشور‌های اروپای غربی در قریب دو صد سال ثبت فرهنگ‌ها و دائرة‌المعارف‌های کشور‌های خویش نموده‌اند، بمطالعه گذاشته‌اند: فرهنگ اکادمی پادشاهی هسپانیه، مفاهیم دولت، ملت («ناسیون») و زبان را بمفهوم مدرن آن، بار اول در چاپ سال ۱۸۸۴م، منتشر ساخته است. درینجا برای اولین بار از زبان ملی یا («لینگوا ناسیونال») نام برده می‌شود. در منبع آمده است که کلمه «ناسیون» را برای نخستین بار چنین تعریف نموده است: «مجموعه تمام باشندگان یک ولایت، یک کشور و یا یک پادشاهی» و در پهلوی آن «یک بیگانه». حال بر خلاف دوباره ارائه می‌گردد، بحیث «یک دولت و یا سازمان سیاسی، که عالیترین مقام سیاسی را برسمیت می‌شناسد.» و هم‌چنان «قلمرو ای که بوسیله همین دولت و فرد فرد اتباع در مجموع»، و از همین لحظه بعد یک عالی‌ترین عضو مشترک دولت، در مرکز چنین تعاریف، کم از کم در جهان «ایبیری» قرار دارد. بهمین ترتیب در یک «اینسایکلوپید یای» دیگر آمده است: «مجموع تمام اتباع یک دولت، که تحت حاکمیت یک حکومت و تشکلات آن، بسر می‌برند و دارای منافع مشترک‌اند، مجموع تمام باشندگان در یک قلمرو، با داشتن عنعنات، اهداف، منافع و در تحت اثر یک قدرت مرکزی قرار داشته، که مکلف به حفاظت از وحدت گروپ می‌باشد؛ مردم یک دولت بدون داشتن، حکومت کردن.»

علاوه از آنکه در منبع تذکر رفته است که، در یک فرهنگ زبان، در اکادمی هسپانوی «ناسیون» در سال ۱۹۲۵م آمده است: «مجموعه همه اشخاصی که عین منشاء ایتنی را ثابت سازند و بصورت عموم به عین زبان تکلم نکنند، و دارای عنعنات مشترک باشند.» ( «ایریک هوبسباوم»، ص ۲۶ ) در منابع هسپانوی، هم‌چنان اصطلاح «تیرا» یعنی میهن و «پاتریا چیکا»، پدر وطن کوچک، نام برده شده است. گفته می‌شود که این اصطلاح قبل از قرن ۱۹، تا حدی وسعت کسب نموده است. خاصاً در بین کسانی که تعلیمات کلاسیک دیده بودند و در باره روم معلومات داشته‌اند. برای نخستین مرتبه، در سال ۱۸۸۴م، کلمات «تیرا» و «ناسیون» با دولت در ارتباط قرار داده شده، و در سال ۱۹۲۵م، احساسات بیشتر به آن افزود گردیده، اصطلاح مدرن «پاتریوتیزم» استخراج می‌شود. و به «پاتریا» چنین تعریفی را هم علاوه می‌نمایند: «ملت خودی ما، با مجموع اشیای مادی و معنوی در گذشته، حال و آینده، که به آن وفاداری محبت آمیز وطنپرستان وقف می‌باشد.» هسپانیه، برحسب اعتراف، در قرن ۱۹ بر اساس همین منبع در صدر کشور‌های با پیشرفت «آیدیالوژی»، قرار نداشته است، لیکن در رابطه با «کاستیلین» - درینجا از زبان «کاستیلی» حرف در میان است - یکی از نخستین پادشاهی‌ها در اروپا شناخته شده است که بمعیار معینی به آن حق منسوب بودن بیک «دولت ملی» داده شده می‌تواند. («ایریک هوبسباوم»، ص ۲۷ )

در مورد تاریخ دولت‌های ملی، درین منبع آمده است که می‌شود در مورد انگلستان و فرانسه شک داشت که در قرن ۱۸ «دولت‌های ملی» بوده باشند. به این دولت‌ها در آنوقت، با محتوای کاملاً متفاوت می‌دیده‌اند. آنچه جلب توجه می‌نماید، اینست که در زبان «رومان» کلمه «ناسیون» یعنی ملت، کلمه خودی است، اما وقتی در زبان‌های دیگر بکار می‌رود، بیگانه و یا عاریتی شناخته می‌شود. («ایریک هوبسباوم»، ص ۲۷). به همین ترتیب، هسپانوی‌ها، نیز کلمه «ناسیون» را برای هویت خارجی‌ها، چون بازرگانان (تاجران) و محصلان خارجی بکار می‌برده‌اند.

تفصیل معلومات بر می آید که در همان زمان این کلمات را در تقسیم بندی، باشندگان و یا مسافری و سایر بیکانگان، به ارتباط محل تولد یاد می کرده اند، که درینجا، هدف از تعیین منطقه، محل یا قلمرو و هم چنان، منشاء نژادی در آن نهفته بوده است.

به همین ترتیب درین منبع آمده است که در زبان "هالندی" نیز کلمه «**ناتی**» در آغاز قرن ما (قرن گذشته)، نخست «**به مجموع انسانها اطلاق می گردیده است که شامل عین «قوم» بوده اند.**» (ایریک هوبسباوم، ص ۲۸). در یک فرهنگ هالندی هم چنان ثبت عجیب و غریبی را یافته اند که فرانسوی ها و انگلیس ها، در تحت کلمه «**ناسیون**» یا «**نیشن**»، تمام انسان هایی را که بیک دولت مربوط اند، یاد می کنند. **حتی انسان هایی را که به عین زبان هم تکلم ننمایند.** (وردنبوک، ۱۹۱۳ م)

این هم می تواند بحیث دلیلی بکار رود که چرا در تحت همین کلمات مشابه که در زبان دری، معادل کلمه ملت استعمال می کنیم، چه بسی مفاهیم متنوع را در هر زبان و هر ملت وجود داشته می تواند. قابل یاد آوری است که آلمانها مفهوم «**ناتی**» در «**نیدر دویچ**» از قرون اوستی که ریشه لاتینی دارد، در آغاز در حلقات تعلیم یافته ها و خاندان پادشاهی و اشراف، مورد استعمال داشته است. کلمه «**فولک**» را از کلمه لاتینی «**ناتیو**» یا «**ناسیو**»، نخست در قرن ۱۶ استخراج نموده اند. در فرانسه قرون اوسطی از آن در سند تولدی بکار می برده اند. این زمان مصادف است با زندگی «**مارتین لوتر**» (متولد ۱۰ نوامبر ۱۴۸۳م و وفات ۱۸ فبروری ۱۵۱۶م)، که لقب «**ریفرماتور**» را در تاریخ به او تفویض داشته اند. علاوه از آنکه او را استاد مذهبی ریفرماسیون می دانند، موصوف کتاب "انجیل" را از لاتین به آلمانی ترجمه نموده، بدین ترتیب به زبان آلمانی، یعنی "دویچ" خدمت بزرگی انجام داده است "ریفرماسیون"، جامعه آلمان را از ریشه دگرگون ساخت، که تفصیل در مورد، اینجا، گنجایش ندارد.

تلاش مکرر جهت تعیین و تثبیت مشخصات عینی جریان داشته است، تا در رابطه با وابستگی ملی ویا توضیحی در مورد اینکه چرا اروپای معین، نسبت "ملت" بودن را دریافت می نمایند و دیگران نه. هم چنان تکیه بر مشخصات منفردانه، مانند زبان و یا وابستگی نژادی (اینتی)، یا ترکیبی از مشخصات مانند زبان، قلمرو مشترک، تاریخ مشترک، یکنوع بودن فرهنگی و یا هر چه دیگر مشخصات را در نظر می گرفته اند.

ایریک هوبسباوم در حالی که در کتابش اسمای متعددی را از صاحب نظران چپ تا راست، نیز تذکر می دهد، از جمله نظرات جناح چپ، از تعریف "ستالین" که بطور نمونه نام می برد، تذکر می دهد که می تواند، آشنا ترین تعریف باشد و لی به هیچ صورت یگانه تعریف نمیداند. او تعریف "ستالین" را از جهت علمی و دستاورد روشنفکری، با وزنه و حایز اهمیت نمیداند، حتی آنرا نا کارآمد بررسی نموده است، ولی به نسبت موقف رسمی بعدی، برای خواننده در پا ورقه صفحه نقل نموده است، که درینجا نیز رو نویس میگردد: «**یک ملت، پیدایش با ثبات تاریخی جماعت انسانهاست که، بر اساس اشتراک در زبان، قلمرو، حیات اقتصادی، و رونما ساختن اتفاق فرهنگی و سرشت، روح و روان مشترک، بوجود آمده است**» (ستالین، ۱۹۱۲ م)

ادامه دارد...



قسمت اول این مطلب را با کلیک بر لینک آتی مطالعه فرمائید:

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Yusufi\\_akbar\\_siyasat\\_mili\\_wa\\_melatgraii\\_۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Yusufi_akbar_siyasat_mili_wa_melatgraii_۱.pdf)